



"جبهه‌ی تهران"

سالهای سال بود، شاید حدود ۸ سال "تهرانِ دوست داشتنی مان" را اینطور ندیده بودم

چه در محرم و صفر که هر چه داریم از اوست، چه فی الحال در "هفته دفاع مقدس" که ایرانمان هر چه دارد از اوست...

به سمت راست اتوبان نگاه می‌کنم دلیر مادرانی را می‌بینم که تابوت شهیدی را بر روی دوش دارند

به سمت چپ نگاه می‌کنم نوجوانانی را می‌بینم که شوق عملیات، برقِ خواستنی‌ای را در چشمانشان ایجاد کرده است

به پل عابر نگاه می‌کنم چه عارفانه نوشته است در پایین عکس رزمندگان؛ این فصل را با من بخوان باقی فسانه است، این فصل را بسیار خواندم عاشقانه است

بیلبوردها هم که اکثراً جبهه‌ای شده‌اند! چشمت روشن تهران...

و همینطور شهر ما در این دو ماه "عزا و حماسه" پُر شده است از پرچم و کُتل و پارچه‌های محبوب مشکی و...

وقتی رأس مجموعه‌ای مدیری رزمنده و جبهه‌ای و جهادی قرار بگیرد، همان روحیه و معرفت تبدیل به "تدابیر" می‌شود و جاری و ساری می‌شود در جمع زیردستی و جامعه

خداقوت، برادر عزیز، جانباز با صفا، آقای زاکانی

تا می‌توانی در این تهرانِ شهید پرور، این پایتخت با شکوه ایرانِ خمینی این شهر امید اسلام و مستضعفین، روح و فضای "معنوی" ایجاد کن، این شهر تشنه است، تشنه...

این شهر مدت‌ها است قربانیِ مدیران و بالادستی‌هایی بود که یا جبهه را ندیده

بودند و یا اگر دیده بودند، فقط "دیده" بودند، بوی شهدا و رزمندگان و نازنین
سربازانِ خمینی را نمی دادند... برای همین هم شهر را شبیه روح خودشان کرده
بودند؛

کم صفا

کم حوصله

کم نور

کم زیبا

کم اسلامی

کم عقلانی و...

"هفته دفاع مقدس" را بایستی به سادگی پشت سر گذاشت و این آبِ احیا
کننده را "هدر" داد!

"گنج عظیم" دفاع مقدس را بایستی به سرمایه ای در گردش تبدیل کنیم و مدام
و مدام با آن قوی و قوی تر شویم... (قابل توجه صدا و سیمای زحمت کش)
صدا و سیما جان خبر داری چه بسیار مدتی است که از "فیلم های جبهه ای"
خبری نیست در تو!

همان فیلم های جبهه ای که ماده شصتی ها همواره در تلویزیون تماشا می کردیم
و بر اساس آن استمرار و تداوم و پخش آن ها قوه ی "خیالمان" صورتِ مطلوبِ
چگونه بودنمان را "شبیه شهدا و رزمندگان" شدن ایجاد می کرد...

قهرمانان مد نظر ما همان "جبهه ای ها" بودند، چرا که مدام در طول هفته مواجه
می شدیم با برنامه ای پیرامون جبهه

حالا یا جمعه ها عصر منتظر بودیم تا فیلم سینمایی اش فیلم جبهه ای باشد
یا شب ها روایت فتح آقا مرتضی برای ساعتی غافلمان می کرد از امورات مادی
و رقابت ها و اعتباریات و بعد از آن به خودمان می آمدیم و می دیدیم شده ایم
پر از انگیزه و صفا و آسمانی...

جبهه قدرت خارق العاده ای دارد در جلب "توجه" کردن و قهرا غافل کردن
انسان از امور مادی بی جا و "کسالت آور"...

جبهه و رزمندگانِش در دل مشکلات، بی امکاناتی ها و شیطنت های برخی
مسئولین و "جمع عقلا!" قرار داشتند،

اما آنچه که در جبهه و دلاورانش بود صفا بود و تدبیر و معنویت و تعلیم و جهاد...
خلاصه همه چی بود جز "کسالت"... با اینکه مشکلات بی داد می کرد، بی امکاناتی
بی داد می کرد و از همه مهم تر امنیت هم نبود...

جبهه چه معجزه ای بود که رزمندگانِ خمینی در سخت ترین شرایط "حالشان
خوب" بود؟!!

نمی گویم هر روز! ولی سیما جان نامردی اگر هر شب به هر بهانه ای برنامه های
متنوعی از آن اکسیرِ خاص یعنی جبهه "برنامه ای" نداشته باشی؛
گاهی سریال

گاهی فیلم سینمایی
گاهی مستند
گاهی کارتون
گاهی سرود
گاهی شب شعر
گاهی برنامه کارشناسی
گاهی ترک
گاهی نماهنگ
گاهی تصویر شهدا و پیامشان
گاهی تله فیلم
گاهی، گاهی گاهی...

البته خودت بهتر می دانی که فراموش نشود؛ به دور از کلیشه و سطحی سازی...
سریال های جبهه ای ات چرا از راه نمی رسند سیما جان؟!
تماما نه، اما عموما سریالهایت "مأیوس" کننده است، همه اش درد است و داغ
و خیانت و سیاه نمایی و بدبختی و کذا!
با این سریال های سیاه نمی توانی مردم کشورت را "دستگیری" کنی و رشدشان
دهی، اما با گنج عظیم دفاع مقدس چرا، با گنج می شود به رشد رسید...
رشد و تعالی سرمایه می خواهد، همانطور که نجات از فقر سرمایه می خواهد،
با نشان دادن فقر، فقیری غنی نمی شود!
غنی شدن سرمایه می خواهد، در فرهنگ هم با نشان دادن بی فرهنگی ها
رشدی ایجاد نمی شود، از سرمایه ی گنج عظیم "دفاع مقدس" بهره ببر، خیرت
قبول سیما جان...

از رزمندگان کشورت بساز
از جانبازان میهن بساز

بخصوص بخصوص از اُسرای سرزمینت بساز، که اکسیری است برای یافتن
قوه ی "صبر جمیل" در دل مشکلات...

فرصت بهره بردن از این گنج عظیم را از دست مده! جبهه ی دفاع مقدس، هم
ملی است هم مذهبی، کجا چنین "موضوع جامع و سه وجهی" را می توانی بیابی!
اصلا بیا بگذریم از این حرف ها، بیا برگردیم به "مبانی شیعه"
همان مبنايي که ابتدا دارد بر "بل احياء عند ربهم يرزقون"
"شهيدان" زنده اند، نه از يادها می روند نه از دل ها و این سرّ عظیم شهید است،
سیما جان تو بستر توجه مردمان به شهدا را فراهم کن، مابقی کار را خودشان
انجام می دهند، آنان مقام "عند رب" دارند، یعنی "تربیت" را افاضه می کنند،
یعنی رشد می دهند متوجهین و متوسلین به خودشان را...

مگر نه این است که هر شهیدی قبل از رسیدن به مقام شهادت تحت تربیت
شهیدی دیگر بوده است؟

و همه ی شهدا تحت تربیت امام شهدا...

شهدا حضور دارند، ظهور دارند، نطق دارند، مربی هستند، معلم هستند و از همه مهم تر حی هستند و "احیا" می کنند، شما "توجه" ما مردم را به شهدا جلب کنید مابقی اش با آنها است

راستی این اعتقاد راسخ "حاج قاسم" بود، خودش هم خوابی را تعریف می کرد که شاهی است بر این مبنا

در کتاب "تنها زیر باران" از قول "حاج قاسم" نوشته اند؛

"شهید زین الدین را در خواب دیدم، هیجان زده پرسیدم: «آقا مهدی مگه تو شهید نشدی؟ همین چند وقت پیش، توی جاده ی سردشت...» حرفم را نیمه تمام گذاشت، اخم کوتاهی کرد و چین به پیشانی اش افتاد، بعد با خنده گفت: «من توی جلسه هاتون میام، مثل اینکه هنوز باور نکردی شهدا زنده ان»

عجله داشت، می خواست برود، یک بار دیگر چهره ی درخشانش را کاویدم، حرف با گریه از گلویم بیرون ریخت: «پس حالا که می خوای بری، لا اقل یه پیغامی چیزی بده تا به رزمنده ها برسونم» رویم را زمین نزد و گفت؛

قاسم، من خیلی کار دارم، باید برم، هرچی می گم زود بنویس هول هولکی گشتم دنبال کاغذ، یک برگه ی کوچک پیدا کردم، فوری خودکارم را از جیبم درآوردم و گفتم: «بفرما برادر! بگو تا بنویسم»

بنویس: «سلام، من در جمع شما هستم»

همین چند کلمه را بیشتر نگفتم.

موقع خدا حافظی، با لحنی که چاشنی التماس داشت، گفتم: «بی زحمت زیرنوشته رو امضا کن»

برگه را گرفت و امضا کرد. کنارش نوشت: «سید مهدی زین الدین» نگاهی بهت زده به امضا و نوشته ی زیرش کردم، با تعجب پرسیدم:

«چی نوشتی آقامهدی؟ تو که سید نبودی!»

گفت: اینجا بهم مقام سیادت دادن...

از خواب پریدم، موج صدای آقامهدی هنوز توی گوشم بود؛ «سلام، من در جمع شما هستم»

خلاصه برادر زاکانی بهره ببر از سلاح "تبلیغات" برای تهران تشنه، که خوب هم بهره می بری

صدا و سیما جان تو هم بهره ببر از سلاح "تبلیغات" برای ایران تشنه، چرا که تو مهمترین واحد تبلیغات ایران اسلامی مایی

هشت سالی را پشت سر گذاشتیم که نعمت تبلیغات ما "در خدمت انقلاب زیبایمان" نبود...

شاید برای همین هم بود علی رغم دفعات قبل در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری "حضرت آقا" به مساله مهم تبلیغات تاکید کردند و فرمودند؛

"مطلب آخر هم مسئله ی جنگ تبلیغاتی دشمن است.

امروز بیشترین تحرک دشمنان ما علیه ما بیش از تحرکات امنیتی و اقتصادی، تحرکات تبلیغاتی و جنگ نرم و تبلیغات رسانه‌ای است؛ برای اینکه بر افکار عمومی مردم مسلط بشوند مبالغ هنگفت هزینه می‌کنند، کارهای بسیار انجام می‌دهند؛ فکرهای بسیاری را در مجموعه‌های فکری برای این کار استخدام می‌کنند تا بتوانند با جنگ روانی، با تبلیغات گوناگون، افکار عمومی کشورها را -از جمله بیشتر از همه امروز کشور ما را که هدف سوءنیت قدرتهای بزرگ است- قبضه کنند و در اختیار بگیرند. وقتی افکار عمومی یک ملت در اختیار بیگانه قرار گرفت، حرکت آن ملت هم طبعاً طبق میل آن بیگانه پیش خواهد رفت. کار تبلیغاتی کار مهمی است؛ ما در این زمینه ضعف داریم.

حالا بگذریم از آن آدمهای غافلی که از رسانه‌های داخلی هم به نفع دشمن استفاده می‌کنند -که حالا آن محل بحث ما نیست- لکن [درباره‌ی] آن کسانی هم که قصد خیر در این زمینه دارند، ما کم‌کاری داریم. در زمینه‌ی کار تبلیغاتی و حرکت تبلیغاتی درست و تمهیدات رسانه‌ای باید قوی‌تر و هوشمندانه‌تر عمل بکنیم"

"تبلیغات" بستری است که "توجه" را جلب می‌کند، ما بدون تبلیغات نمی‌توانیم توجه‌ها را جلب کنیم، و اهم ماجرا اینجاست که مدرنیت با تمام توان و با "مدیریت یکپارچه" در حال تبلیغات است، پس حق بدهید به نسل نوجوان و جوان اگر به مذهب و معنویت و عقلانیت کم‌تر توجه دارند، اشکال اساسی در توجه آنان نیست، بلکه اشکال در نبودن بستری است که توجه آنها را جلب کند...

و چه بستری جذاب‌تر، آسمانی‌تر، هیجانی‌تر، محبوب‌تر، بی‌همتا‌تر از "جبهه"؟؟؟

جبهه و جهاد "حقیقت" است نه اعتبار، لذا هر قلبی که یارای توجه به آن را پیدا کند دربی از بهشت به رویش گشوده و دارای "حالات بهشتی" می‌شود، دقیقاً به سان عالم نجات بخش حضرت "حسین جان" که هر قلبی به او توجه کند از "کسالت" خارج می‌شود و مشحون می‌شود از "حالات بهشتی"...

راستی حواسمان است که ما با تبلیغاتمان بایستی قلوب را متوجه "حقیقت" کنیم، نه خودمان!

گاهی دل آدمی می‌سوزد که تبلیغات به جای اینکه بستر توجه به حقایق را فراهم کند، بیشتر توجه را به "خودِ مبلغ" جلب می‌کند!!!

منبری های محترم

مداح های محترم

هیئت های عزیز

بنرهاشان، اطلاعیه هاشان، کلیپ هاشان، پادکست هاشان، فیلم هاشان و...

ما را "متوجه حقیقت" می کند یا در همان منبری و مداح متوقف می شود؟؟؟
قاعده ی نوشته شده با خون شهدا فراموش نشود!
قرار است ما، هنرمان، تخصصمان، تبلیغمان، تماما فلش و اشاره ای بشود
به سمت حقیقت و مصداقا "حسین جان" یا "جبهه" و یا هر حقیقت دیگر،
نه به سمت خودمان
نه به سمت خودمان
نه به سمت خودمان...

